أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

الحمد للّه ربِّ العالمين و الصلاة و السلام على سيّدنا أبى‌القاسم محمّد

وعلى آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائِهم أجمعين.

 اگر نظر شریف رفقا باشد، در مجلس قبل بخشی از توصیه‌های امام صادق علیه‌السلام را كه درباره كیفیت تغذیه داشتند، عرض شد و تتمّه آنها موكول به مجلس آینده شده بود؛ البته در طول این مدّتی كه رفقا و دوستان با مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ارتباط داشتند از نحوه سخنان ایشان و تصرّفات ایشان، كیفیت قضیه به دست آمده بوده، و همین‌طور راجع به این قضیه در طی جلساتی كه برگزار شده، چه به صورت عموم یا غیر عموم، مطالب و قضایایی به عرض دوستان رسیده است.

 بنده دیدم كه اگر راجع به این قضیه بخواهیم كمی بیشتر صحبت كنیم و مطلب را گسترش دهیم شاید نسبت به مطالب بعد قدری تأخیر واقع شود و آن‌قدر هم مسئله در آن حدّی كه باید مطرح باشد ناگفته نیست؛ امشب نكاتی را از ماحصل مطالبی كه در این زمینه هست خدمت رفقا و دوستان عرض می‌كنم تا اینكه امشب یا در جلسه دیگر این مسئله و مبحث تمام شود و به مطالب مهمتری كه در فقرات دیگر است برسیم.

 یك معیار كلّی بنده خدمت رفقا عرض كردم و این هم بر آن اساسی است كه خود حقیر از بزرگان شنیده بوده و روش آنها را در این مسئله دیده بودم و آن این است كه در سیر و سلوك و حركت الی اللَه آنچه كه باید مورد نظر باشد، این است كه روح و نفس راكب هستند و بدن مركب، جای این قضیه نباید تغییر پیدا كند؛ یعنی روح مركب شود و بدن راكب!. مشخّص است كه كمالاتی را كه خدای متعال در این دنیا برای ما مقدّر كرده است به واسطه ارتباط نفس با بدن حاصل می‌شود و اگر غیر از این بود نیازی به آمدن در این دنیا نبود، آدم در همان عالم برزخ و مثال متوقّف می‌بود و دیگر این نشئه مادّی و این نشئه جسمانی ضرورتی برای تكامل نداشت. خوب مشخّص است كه آمدن در این دنیا روی حسابی بوده روی غرضی بوده، روی یك غایت و هدفی بوده است و خداوند كه حكیم علی الإطلاق است قطعاً یك امری را بدون سبب و هدف و بدون غایت مقصود ایجاد نمی‌كند.

 فلهذا نفس آمدن در این دنیا، خود دلیل بر این است كه باید آن فرد به این دنیا بیاید؛ یعنی هیچ نیازی نیست كه ما به دنبال مقدّمات و برهان و امثال ذلك برویم كه چقدر در این دنیا هستیم؟ آیا سی سال هستیم؟ نمی‌آمدیم چه‌طور می‌شد؟ یا اینكه عمر ما شصت سال است، هفتاد سال است، پنجاه سال است؟ همه اینها در تحت این قاعده قرار دارند. همین كه ما و شما در این دنیا آمدیم یعنی كمال ما مترتّب بر آمدن بوده و الّا

 نمی‌آمدیم؛ خوب بله در اینجا هستند بعضی‌ها كه كمال را به نحو دیگری طی می كنند. ممكن است یك نفر بیاید در این دنیا پنج سال بماند، او پنج سال از این دنیا را نصیب داشته، این بچه پنج ساله از دنیا می‌رود و بقیه راه كمال خود را به همان كیفیتی كه اگر در این دنیا بود طی می‌كرد، در آن عالم دیگر طی می‌كند.

 این‌طور نیست كه هركس می‌رود در آن دنیا از اولیاء خدا بشود؛ یعنی همین بچه اگر در این دنیا بود و شصت سال عمر می‌كرد، پنجاه سال عمر می‌كرد، هفتاد سال عمر می‌كرد، به چه كمالاتی می‌رسید و چه ملكاتی را كسب می‌كرد و چه خصوصیاتی را بدست می‌آورد، در همان دنیا بر همین اساس حركت می‌كند و به آن نقطه‌ای كه می‌باید برسد در آنجا می‌رسد.

 بنده در این زمینه مطالب و مسائلی را از بزرگان شنیدم كه هیچ جایی برای اعتراض نیست، كه این فرد چرا كم در این دنیا بوده است، آن فرد چرا زیاد بوده؟

 یكی از افراد كه مرد بسیار خوبی بود، مرد میان‌سالی بود، آمد خدمت آقا، چهار ماهی بیشتر خدمت ایشان نبود، سنّش هم حدود چهل هنوز نرسیده بود تا حدودی كه بنده یاد دارم ما در تهران بودیم، ایشان هم در تهران بودند و برای كسالتی آمده بودند، ظاهرا كسالت چشم بود كه چشمشان دچار پارگی شبكیه (دكولمان) شده بود، ایشان بعد از اینكه از بیمارستان آمده بودند و چشمشان هم عمل شده بود، این شخص به رحمت خدا می‌رود، صبح برای نماز بیدار می‌شود و بعد احساس درد می‌كند، سوار ماشینش می‌شود می‌رود بیمارستان، در همان‌جایی كه نشسته بوده تا پزشك بیاید و معاینه كند، به رحمت خدا می‌رود. خیلی ایشان متأثّر شدند و ما را فرستادند و گفتند: شما بروید و در تشییع و تدفین شركت كنید. وقتی كه برمی‌گشتم (این عبارت را بنده فراموش نمی‌كنم) ایشان فرمودند: خوشا به حالش چه سریع آمد و بارش را بست و رفت و بقیه راهش را در آنجا ادامه خواهد داد، خوش به حالش، ما چه می خواهیم؟ ما هم همین را می‌خواهیم، خیلی سریع آمد و بارش را بست و رفت.

 این‌كه در اینجا می گویند:" بقیه راهش" یعنی چه؟ یعنی ما از اینجا داریم كنترل می‌كنیم، خلاصه ما از اینجا داریم پیچ را سفت می كنیم و شل می‌كنیم، درس می‌گذاریم، كلاس می‌گذاریم، خلاصه آنها ما را به حال خود تنها نمی‌گذارند، خیال نكنید آنجا رهایمان می‌كنند، قضیه تمام شده! نه، آنجا هم كارمان دارند، آنجا هم كلاس و درس و بحث و از این حرفها است؛ و خوب واقعاً خوشا به حالش كه برد. در عین حال افرادی هم بودند كه چهل سال در خدمت ایشان بودند و یا بیشتر و وقتی كه از دنیا رفتند، ایشان فرمودند: اینها طرفی نبستند. خب این هم یك حرف است، اینها طرفی نبستند.

 ببینید مسئله به كم و زیادی نیست، مسئله به آنچه دارد می‌گذرد نیست، اینجا چه دارد می‌گذرد؟ سیاهی لشكر فایده‌ای ندارد، آمدن و رفتن زیاد فایده‌ای ندارد. فقط شنیدن كلمات بزرگان تنها عامل برای حركت نیست، مصاحبت با آنها فقط، علّت تامّه برای سیر و ارتقاء و رشد نیست. آنچه كه هست اهتمام یعنی همّت گماردن و پای كار بودن است. تا چه‌قدر پای كاری؟ تا چه‌قدر پای كاری؟!! تا چقدر مسئله را باور كردیم؟ تا چقدر نسبت به مطالبی كه گفته شده ترتیب اثر دادیم؟ این مسئله است!

 حالا آدم بیایید و برود و عمری از او بگذرد، كم كم پا به سن بگذارد. بله! ایشان چهل سال در خدمت بزرگان بودند و در خدمت اولیاء بودند. ریشش سفید شود، قدّش خمیده شود و آن وقت در آن سالهای آخر وقتی مرحوم آقا راجع به یك مسئله ارث، حكم شرعی و فتوای خود را بیان كنند، شخص بلند شود با چندین نفر از دوستان بیاید در حوزه و بیوت آقایان بگردد ببیند اینها چه می‌گویند؛ ببینید این هم شد یك شاگرد!! خوب نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش این است كه ایشان می‌گوید: شما را به خیر و ما را به سلامت، این هم نتیجه‌اش.

 این قضیه به باور انسان و اهتمامی كه انسان نسبت به مطلب دارد، به این مسئله برمی‌گردد، لذا اگر این مرد، این مرد نیكوفرجام به جای چهار ماه، یك هفته پیش آقا می‌آمد، همین بود. حالا چهار ماه خیلی زیاد است، یك ساعت می‌آمد. حرّ چند ساعت پیش امام حسین آمد، نبود دیگر، نبود كه هیچ، اصلا آمد جلوی حضرت را گرفت، مانع شد. تمام قضایای كربلا زیر سر حرّ پیش آمد، اگر او نمی‌آمد مسئله جور دیگری بود، مسئله جور دیگری بود، اوضاع به این نحوه نبود.

 اولیاء این بودند، اولیاء هیچ‌وقت درب منزلشان را نبستند به روی كسی، چرا؟ چون آنها دیگر بشر نیستند كه بخواهند در تحت حبّ و بغض و نفس و نفسانیات قرار بگیرند. این ما هستیم، حالا ببین حسابت را می‌رسم! پارسال این كار را كردی حالا ما هم تو را در آب نمك می‌گذاریم و پرونده را یك روزی تحویلت می‌دهیم! نمی‌دانم، دوسال پیش سر فلان قضیه این كار را كردی! حالا صبر كن ما هم به جایی می‌رسیم ... بالأخره گذر پوست به دبّاغی می‌افتد! ولی آنها اهل دبّاغی و پوست و پوست كندن و در بستن نبودند، اصلا در این قضایا قرار ندارند!

 اولیاء مظهر اسماء جمالیه و جلالیه حقّ‌اند، در قالب بشری قرار ندارند؛ لذا وقتی كه حرّ پیش امام می‌آید، اصلا مانده چه كند؟ مگر عمر سعد نگفت كه یقین دارم با این كار خودم وارد جهنّم می‌شوم، یقین دارم! (خوب همین یقین را هم حرّ داشت) ولی در عین حال از حكومت ری و حكمرانی ری نمی‌توانم بگذرم. خوب حرّ هم در روز عاشورا همین‌طور بود، خود را بین بهشت و جهنم دید، مخیر دید؛ یعنی همان اعتقاد، همان باور كه در اینجا بود، در آنجا هم بود! همان كه در آنجا بود، در اینجا هم بود! همان اعتقاد بود، یك نفر آمد به آن اعتقاد و باور ترتیب اثر داد؛ البته بله، بودند آنجا بعضی كه فریب هم خورده بودند ولی آنها كه خودشان اصل قضیه بودند مثل عمر سعد و امثال ذلك دارد می‌گوید: می‌دانم با این كار وارد جهنّم می‌شوم.

 نمی‌دانم چه‌طور كسی می‌تواند جهنّم را باور كند و بعد بلند شود همچنین كاری را بكند! ولی شما ببینید این نفس به نحوی است كه حتّی تصوّر جهنّم، تصوّر آتش و عقاب أخروی هم نمی‌تواند مانع رسیدن به امیال او شود!! خدا به داد برسد، خدا به داد آدم برسد كه وقتی آدم بیفتد به پای نفس، به پای أنانیت، تمام باورها را كنار می‌گذارد، یعنی می‌آید چشم را می‌پوشاند، خب حالا ... خب حالا ببینیم چه می‌شود ...

 حرّ آمد روی این باور ایستاد: قضیه تمام است، این پسر پیغمبر است گناهی نكرده است، چه گناهی كرده كه ما باید الآن او را به قتل برسانیم. آمد پیش عمر سعد گفت: حقیقتاً می‌خواهی بجنگی؟ گفت: پس این سی هزار نفر را برای چه اینجا آوردم؟! گفت: من باور نمی‌كردم، خیال می‌كردم حالا می‌خواهی فقط فشار بیاوری! فرض كنید این حسین بن علی یك قضایا و یك لشكری ببیند، هم او یك مقدار پایین بیاید و هم یزید یك مقدار پایین بیاید. بالأخره مسئله به یك قسمی تفاهمی تمام شود!! حالا یا تبعید كنند یا حكومت یك جایی را بدهند، با هم دیگر تفاهم كنند، نمی‌دانستیم قضیه جدّی است!!! مسئله جدّی است! حالا كه جدّی است، پس مسئله من هم جدّی است. حالا كه قضیه من جدّی است، پس من نمی‌توانم شوخی كنم و بگویم: حالا رهایش كن. نه، از این حرف‌ها نداریم!

 به طرف سیدالشهدا آمد، چقدر؟ یك ربع، بیست دقیقه آمد، آن دریای رحمت الهی هم آنجا ایستاده و كاری به این حرف‌ها ندارد، فقط ایستاده و نگاه می‌كند ببیند در این قلب چیست؟ تا الآن هر كاری كرده كرده، الآن چیست؟ الآن داخل قلب چه می‌گذرد، قبلًا فلان كار را كرده، بسیار كار غلط و اشتباهی كرده، خوب كرده دیگر، حالا چه‌كار كنیم و این عجیب است ... این خیلی برای ما بشارت است! خیلی از دوستان هستند، افراد هستند، حالا غریبه یا آشنا: آقا ما در جوانی این‌طور بودیم، این كار را كردیم، هرچه در نظر بیاورید را انجام داده‌ایم، آقا این‌طور آقا آن‌طور، خوب به الآن چه مربوط است؟!

 امشب شب شنبه است، بیست و یكم ربیع‌الأول هزار و چهارصد و سی و چهار در قم حرم اهل بیت در جوار حضرت فاطمه معصومه سلام اللَه علیها. امشب كه شب شنبه است، حكم خودش را دارد، به دیروز ارتباطی ندارد، به فردا ارتباطی ندارد، به سال قبل ارتباطی ندارد، هیچ ارتباطی ندارد، الآن ما در چه وضعی هستیم؟ اینكه خدا می‌فرماید: (لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَه إِنَّ اللَه يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً)[[1]](#footnote-1) یعنی لكلّ لحظةٍ وجودٌ خاصٌ مختصٌّ بها و هذا الوجود یختَلف عَن وجودِ ما مَضَی و وجود ما یأتی؛ هر لحظه‌ای یك تجلّی خاصّ خود را دارد، یك جلوه‌ای از ظهور پروردگار است مربوط به آن لحظه، در آن لحظه باید انسان حساب آن را بكند. گناه كرده، قبلا گناه كرده به الآن چه ربطی دارد؟ به بعد چه ارتباطی دارد؛ لذا می‌فرماید:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق‌ \*\*\* نیست فردا گفتن از شرط طریق‌

 باید همان لحظه را انسان قدر بداند، باید همان لحظه را انسان پاس بدارد، همان لحظه لحظه‌ای است كه خداوند برای انسان در همان لحظه پرونده خودش را قرار داده است، پرونده خاصّ خودش را قرار داده است. نگاه كنیم در دل خود ببینیم آیا در این لحظه از خطای گذشته خود پشیمانیم یا نه؟ آیا تصمیم بر تكرار داریم یا نداریم؟ آیا از خدای متعال شرمنده هستیم یا نه؟ اگر هستیم یعنی در رحمت باز است اگر نیستیم یعنی بسته‌

 است، شرمنده نیستیم دیگر، دوباره هم اتّفاق می‌افتد، اگر دیدیم نه، می‌گوییم: این كار را كه كردیم باز هم می‌رویم انجام می‌دهیم، باید بدانیم كه كارمان خیلی خراب است، نگاه به دل باید بكند، به اینكه كه الآن این دل، این قلب، این ذهن، این ضمیر، این نفس در چه وضعیتی قرار دارد. درست شد؟ دائماً همین مسئله وجود دارد.

 آنچه را كه ما از مرحوم آقا و بزرگان می‌شنیدیم این مطلب بود كه الآن در چه وضعی هستیم، الآن در چه شرایطی قرار داریم، الآن در چه شرایطی قرار داریم. گاه‌گاهی اتّفاق می‌افتاد وقتی صحبت از یك نفر می‌شد ایشان می‌فرمودند: فلانی حالش خوب است، فلانی حالش خوب است. بعضی‌ها را می‌گفتند: فلانی حالش الآن خوب است. توجّه كنید این الآنی كه گفتند یك چیزی، یك اشاره‌ای دارد! فلانی فعلًا حالش بد نیست، درست شد؟ اینها همه اشاراتی بود؛ بعد می‌دیدیم بله، قضیه به همان كیفیتی شد كه آن إخبار و إنباء به آن سمت و به آن نحو انجام می شد، فلانی عاقبت بخیر خواهد شد، می‌دیدم بله در این مسیر اتّفاقهایی خواهد افتاد، یك خبرهایی خواهد شد، بالا و پایین و فراز و نشیبهایی و آخرش نه، دیگر آن قضیه‌اش فرق كرد. اینها می‌بینند، اینها توجّه می كنند.

 آنچه را كه ما در این مدّت از اینها می‌شنیدیم و مشاهده می‌كردیم این بود كه نسبت به امور گذشته اصلا توجّه نداشتند، اصلا! همیشه فرد را روی حال فعلیش و وضعیت فعلیش نگاه می‌كردند. این ملاك است و این ملاك و مبنا برای راه ماست. همیشه می‌گفتند: الآن نگاه كنید ببینید ارتباطتان با راه خدا چگونه است. می‌گفتند: آقا ما نمی‌دانیم آیا ترقّی كردیم یا نكردیم؟ سابق برای نماز شب بلند می‌شدیم و می‌پریدیم، نیازی به ساعت نداشتیم، الآن باید ساعت كوك كنیم.

 ایشان می‌فرمودند: اینها ملاك نیست آن مطلبی كه ملاك است این است كه پایبندیتان به سلوك و مبانی سلوك تا چه اندازه است، این ملاك است. نسبت به آموزه‌هایی كه در این مدّت به شما یاد داده‌اند، نسبت به مبانی‌ای كه در این مدت گفته‌اند نسبت به قضایایی كه گفته‌اند. نه فقط سر سفره دیس پلو و حلوای زعفرانی و خورشت ... نه، نسبت به فراز و نشیب‌هایی كه در زندگی برای شما پیدا می‌شود، نسبت به اغماض‌ها و گذشت‌هایی كه باید انجام بدهید و نمی‌دهید. نسبت به رحم‌ها و عطوفت‌هایی كه باید داشته باشید، نسبت به روی خوش داشتن و خود را خلیق نمایاندن و افراد را از خود نرنجاندن‌ها.

 البته در جای خود در بعضی موارد مسئله تنبیه و تذكّر و امثال ذلك در جای خود محفوظ است. نه، نسبت به احساس وحدت و همنوعی با زیردستان، با آن افرادی كه مأمور هستند و شما آمر، با آنها چطور برخورد می‌كنید آیا به عنوان تكلیف عمل می‌كنید یا به عنوان اینكه من آقا هستم؟ به عنوان تكلیف، كه مكلّف است وظیفه‌اش را انجام بدهد اگر انجام نداد توبیخ هم می‌شود. یك وقتی می‌گوید بكن نكن و اینها چون این من هستم، من رئیس هستم تو باید بروی، این فرق می‌كند. این مقام تكلیف نیست اینها" من هستم" است!

 قضیه این است چون من صاحب منزل هستم، بایستی تو الآن بروی این كار را انجام بدهی. نه، صاحب منزل كیست؟ خداست.

 انسان ممكن است یك نفر خدمتكار را به منزل بیاورد خدمت كند، باید هم انجام بدهد، باید هر كس به وظیفه‌اش عمل كند. باید مواظب آن نحوه گفتن باشیم. امام رضا علیه‌السلام وقتی سفره می‌انداختند، تمام خدمتكاران و غلام‌ها را سر سفر می‌نشاندند، آن نفر آخر كه می‌آمد، بعد خودشان سر سفره می‌نشستند. بنشین، بین تو و بین من در سر سفره فرقی نمی‌كند، هر دو بنده خدا هستیم. ولی همین غلام وقتی تخطّی می‌كند گوشش را هم می‌گیرند: چرا حرفی كه به تو زدم را انجام ندادی؟ چرا وقتی رفتی یك بنّا بیاوری با او طی نكردی؟ مگر نگفتم با او طی كن؟!

 ببینید هر چیزی باید در جای خودش محفوظ باشد، توبیخ می‌كردند، دعوا می‌كردند: برای چه این كار انجام نشد؟ همه را ما می‌دیدیم، بزرگان را هم می‌دیدیم نه اینكه هر كه اینجا آمد خنده و اینها باشد، نخیر تنبیه هم بود دعوا هم بود. تخطّی می‌كردند، دعوا می‌كردند طرد می‌كردند توبیخ می‌كردند. شما خیال می‌كنید این اولیاء و ائمّه فقط یك وجه مبتسّم دارند كه فقط با همه بگویند و بخندند. نه این‌جور نیست حساب و كتاب دارد، هر چیزی در جای خودش محفوظ است.

 یك وقتی در اوّل انقلاب بود یك بنده خدایی می‌گفت خلاصه ما خلق اللَه را برای افطاری دعوت كردیم، ماه رمضان بود، منزلش هم سه طبقه بود، آن طبقه بالای بالا برای دوازده نفر بود حالا ما وارد خصوصیات نمی‌شویم طبقه وسط یك عده و آن طبقه پایین برای دویست نفر. هرچه برود بالاتر هرم كوچك می‌شود! آن مقام قُرب! البته آن مقام غُرب با غین نه با قاف! هرچه بالاتر می‌رود خیلی بزرگ است، آن مقام مخروطی خیلی بزرگ است هی می‌رود می‌رود تا می‌رسد به آن نقطه اوّلی و مسائل دیگر. این هم این‌جور افطار دعوت كرد. بله همه آمدند! بله چه مجلسی بود! این‌جور دعوت می‌كرد. اگر امام رضا علیه‌السلام بود چطور دعوت می‌كرد؟ سه طبقه!! هان! لابد یك نفر هم باید پشت بام بنشیند چون كس دیگری نیست. امام رضا غلامها را می‌آورد [سر سفره خودش‌].

 مرحوم آقا به بنده می‌فرودند: وقتی مجلسی است هر كسی در منزل است بیاید بنشیند. این می‌شود مثل او [امام علیه السلام‌] هر كه هست بیاید.

 هرچیزی در جای خودش باید مورد توجّه قرار بگیرد. بزرگان می‌فرمودند: این روش، این پایبندی به اصول را چه‌قدر در خود به وجود آوردی؟ یك دفعه تقّی به توقّی بخورد همه چیز یادمان می‌رود، یك بالا و پایینی بشود تمام فكر و ذهن و برنامه همه چیز عوض می‌شود، تا چشممان به یك مسئله بیفتد تمام ذهنیات تغییر می‌كند. این قضیه چیست؟ تا وقتی انسان به یك ظهور جاذب، حالا مال باشد، جمال باشد، زن باشد، مرد باشد، مُكنت باشد، حالا هر چه می‌خواهد باشد، قرار نگیرد، خب هنری نكرده است. هنر آنجا است كه انسان در یك همچنین مواردی و در یك همچنین خصوصیاتی با توجّه به شرایطی كه بر انسان حاكم است از مسیر این طرف و آن طرف نرود. یك شعری هست كه حالا راست و غلطش را نمی‌دانم می‌گویند:

درجوانی پاك بودن شیوه پیغمبری است‌ \*\*\* ورنه هر گبری به پیری می‌شود پرهیزگار

 ما سوار تاكسی كه می‌شدیم روی شیشه جلو و عقب و یا این ماشینهای بزرگ می‌دیدم می‌نویسند.

 وقتی طرف آب پیدا كرد باید ببینیم چقدر شنا بلد است و الّا وقتی برای انسان آن زمینه پیدا نشود، دیگر چه امتحانی است؟ این دیگر چه امتحان و مسئله‌ای است؟. خدا هم برای همه پیش می‌آورد خیال نكنید، هم برای من هم برای شما و هر كس دیگر، برای همه مواردی پیش می‌آورد كه در آن موارد انسان می‌تواند خودش را محك بزند كه چند مرده حلّاج است. انسان باید از خدا بخواهد كه در آن شرایط ...

 مرحوم آقا می‌فرمودند: اگر نسبت به مبانی سلوك و نسبت به آن آموزه‌هایی كه گفته شده پایبند بودید، آن‌وقت آن حركت خود را می‌توانید ارزیابی كنی كه چه‌قدر موفّق بودی تا حالا و الّا خب بله! علاقه و عشق و محبت و بلند شدن برای نماز شب، بسته به حالات انسان بسته به شرایط محیط، خستگی، راحتی، خواب آدم درست باشد، غذای انسان چه‌طور باشد، فرق می‌كند.

 اینها شرایطی است كه انسان باید آن امر را مورد توجّه قرار دهد و نسبت به آن قضیه باید ببیند كه تا كجا پیش آمده، این مطلبی است كه خب به عنوان مقدمه برای مطالب عرض كردم.

 حالا در مسئله تغذیه هم كیفیت همین است آنچه را كه خدای متعال برای ما در این دنیا قرار داده است این است كه بدن را برای سوار شدن نفس و حركت به سوی تجرّد، مركب قرار بدهیم. این قانون را خدا قرار داده تا وقتی كه ما در این دنیا هستیم معنایش این است كه خدا برای بودن ما برنامه‌ریزی كرده است.

 خیلی هستند از رفقا حالا احساس من این است و سئوال هم كرده‌اند كه پنج سال دیگر چه خواهد شد؟ حالا شاید دوسال دیگر یك خبری بشود؛ یعنی از نظر حالشان، بعضی‌ها می‌گویند: حالا شاید تا آن زمان امام زمان ظهور كند. حالا از كجا معلوم؟ چه كسی به ما ضمانت داده كه تا زمان ظهور هستیم؟ آنهایی كه آمدند در میان مردم و به مردم تضمین دادند، كه خودشان زودتر از بقیه رفتند. الآن هم هستند خیلی‌ها كه می‌گویند امام زمان ظهور می‌كند. همه كشك است، همه كشك است و برای جمع كردن دو تا ... بابا نیاز نیست ما بیاییم از این غیبیات به مردم بگوییم و بعد هم خیط بشویم، بیاییم به مردم آدم شدن یاد بدهیم، بیاییم به مردم مبانی یاد بدهیم، به مردم رسیدن به واقع را یاد بدهیم. امروز این موقع می‌شود شعار ندهیم. مگر تو آمدی روی قضا و قدر نشستی؟! تو از كجا داری این را می‌گویی؟! مگر نگفتند تهران زلزله می‌شود؟! كجا شد؟ چند سال هم گذشت هیچ نشد. این چرندیات چیست؟ این حرف‌ها چیست؟ طرف پیش مرحوم آقا آمد گفت: من از فلان جا می‌گذشتم یك درویشی آمد گفت: اگر دیدی یك روزی این خیابان اینچنین شد، از آنجا بیرون برو، زلزله می‌شود. آقا قاه قاه خندیدند: به به زلزله به خیابان و این حرف‌ها نمی‌آید. الآن سی سال از آن قضیه می‌گذرد و هیچ نشد. این مسائل به دست خداست آدم بیایید و بنشیند و مردم را با مسائل یك مشت لاطائلات مشغول كند. حالا یك عدّه‌ای ساده و جوان و غیر جوان هم گول این حرف‌ها را بخورند، بگویند: هان! آقا یك چیزی می‌داند وقتی نشد هم بگویند: اولیاء دعا كرده‌اند به تأخیر افتاد! نه آقا، هیچ كس نه دعا كرده، از اول هم قرار نبود اتفاق بیفتد.

 اصلا مگر ما مریضیم كه در این مسائل دخالت كنیم؟! این‌قدر ما حقایق دینی و اسلامی و سلوكی داریم! نشستیم امروز زلزله می‌آید، فردا صاعقه می‌آید، فرار كنیم، آتش‌فشان می‌شود چه می‌شود با همین چرندیات و لاطائلات و مزخرفات سر مردم را گرم می‌كنیم و آنها را از كار اساسی می‌اندازیم. زلزله می‌آید چیست؟ بلند شو نمازت را بخوان، بلند شو كارت را انجام بده، بلند شو مطالعه‌ات را بكن، دو كلمه فهم به مغزت فرو برود. این حرف‌ها چیست؟ مثل آنها مگر نگفتند، این همه گفتند: دوسال دیگر بشارت است، چهار سال دیگر بشارت است، در سنه فلان و فلان حضرت ظهور می‌كند! كجا است؟ بیست سال هم گذشته، ده سال هم گذشته هیچ خبری نیست. همه مطالب هم همین است.

 البته ما دعا می‌كنیم برای ظهور، ولی نه اینكه تمام همّ و غمّ خود را بر این قضیه بگذاریم، این تعطیل است. كسی كه می‌گوید پنج سال دیگر امام زمان ظهور می‌كند، دست می‌گذارد روی دست كه برویم پی كارمان. پنج سال دیگر حضرت ظهور می‌كند، دیگر ما چه‌كار داریم همه چیز درست می‌شود. خوب می‌شود درست می‌شود؛ این تعطیل نفس است، توقّف است، این توقف از حركت است و این نرسیدن به مقصود است. به هیچ كس گارانتی نداده‌اند و هیچ تضمینی اینجا نكرده‌اند. آنچه را كه هست این است كه این امشب، شب شنبه را به ما داده‌اند. فردای روز شنبه را چه‌كار كنیم؟ این را مسلّم به ما داده‌اند، صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق؛ یعنی انسان در آن لحظه‌ای كه برایش هست در همان لحظه آنچه را كه مربوط به فایل همان لحظه است را باید انجام دهد. این است، نه به گذشته كار داشته باشد كه چه كرده، تمام شد، هفته پیش رفت، هفته پیش نماز شب خوانده انفاق كرده، خب چه ربطی به الآن دارد آن برای پرونده خودش است. امشب و فردا آن لحظات وجودی كه برای انسان عارض می‌شود هم پرونده خاص خودش را دارد.

 لذا هر شخصی باید فقط به خودش نگاه كند اگر برای شخصی خداوند بیست سال عمر قرار داده یعنی در این بیست سال باید آنچه در این بیست سال را كه مربوط به اوست انجام دهد، قضیه این است. اگر برای شخصی سی و پنج سال قرار داده است سی و پنج سال. بین كسی كه سی و پنج سال است با كسی كه سیصد و پنجاه سال است فرقی نمی‌كند. عمر سلمان چقدر بود؟ تا دویست و هشتاد سال هم شمرده‌اند، حتی من در یك جا سیصد و ده، بیست سال هم دیده‌ام. دیگر جناب سلمان حدّاقل دویست سال را داشته است، خیلی عمر ایشان زیاد بوده. بین سلمان فارسی و بین یك صحابی سیدالشهداء كه در شب عاشورا آمد و ملحق شد، چه فرقی است؟ البته خب هر دو رسیدند، او دویست و هشتاد سال، او پنجاه سال. این دویست و هشتاد با آن پنجاه سال یكی است، هیچ تفاوتی نمی‌كند؛ چرا؟ چون نیت او در همان موقع با این یكی بوده است.

 البته در خود اصحاب سیدالشهدا هم بودند افرادی كه كم و زیاد بودند، البته آنها كارشان را كرده بودند.

 منظورم بعضی از آنهاست. آن حالی كه در موقع ملحق شدن به سیدالشهداء علیه السلام برای انسان است، آن حال می‌برد و به واسطه حركت در این مسئله در همان جایی كه سلمان فارسی در آنجا نشسته، می‌نشاند گرچه سنّش پنجاه سال است؛ چرا؟ چون نیتش همان است، فكرش همان است، اهتمامش همان است، برداشتی كه از ولایت دارد همان است، افق معرفتی‌ای كه برایش باز شده در همان نقطه او را می‌برد. منتهی هنوز نه، باید جریان عاشورا را بگذرانند. اگر خداوند توفیق بدهد ما مشغول شدیم كه یك مقاله‌ای راجع به عاشورا بنویسم و دوستان و رفقا ما را ملزم و مكلّف كردند كه یك قدر توسعه بدهیم و تبدیل به یك كتابی بشود به نام سیمای عاشورا، اگر خداوند توفیق بدهد شاید بعضی از مسائلی را كه از بزرگان شنیدم در آنجا بیاوریم كه در روز عاشورا چه خبر بوده است.

 این سن را برای این، خدا در نظر گرفته و به همان رتبه می‌رسد. یك سؤال از شما می‌كنم، یك سوال ساده: حضرت علی اكبر سلام اللَه علیه دارای چه مقامی است؟ اصلا ما می‌دانیم؟! می‌دانیم فرزند بزرگ سیدالشهداء علیه‌السلام حضرت علی اكبر از امام سجّاد چند سال بزرگتر بودند.

 عبارتی كه حضرت راجع به حضرت علی اكبر گفتند، عبارتی است كه در حقّ ائمّه استفاده می‌شد یعنی تالی‌تلو امام دیگر، حضرت علی اكبر تالی‌تلو امام است، فقط امامت را ندارد یعنی همان منصب خاص و تجلّی خاص كه مربوط به چهارده معصوم است و بس، آن را ندارد. غیر از آن در تمام مراتب وجودی و طهارت نفس و قداست سِرّ، حضرت علی اكبر در یك همچنین وضعیتی است.

 سنّ حضرت علی اكبر سی و چند سال بوده است، البته روایات در این قضیه مختلف است. بعضی‌ها پایین‌تر از سی سال حالا در همین حدود؛ حضرت علی اصغر چند سالشان است شش ماه. شش ماه بیشتر نبوده، خیلی خب حضرت علی اكبر با حضرت علی اصغر چه فرقی می‌كند؟! چه فرقی می‌كند؟! هر دو فرزند امام علیه‌السلام و هر دو هم به شهادت رسیده و هر دو هم با اختیار خود به شهادت رسیده‌اند این هم از همان اسرار و رموزی است كه ما شنیدیم هر دو با اختیار خود به این شهادت رسیدند. حالا حضرت علی اصغر بیاید به خدا بگوید كه من چه گناهی كرده‌ام كه من در شش ماهگی باید به شهادت برسم و آن مراتبی كه برای برادر من در سن سی سالگی است نصیب من نشود؟ خب خدا چه جوابی دارد؟! هیچ جوابی.

 اگر او شهید است خوب این پسر هم شهید است، آن هم با این وضع، اگر معصوم است خب او هم معصوم است. بچّه شش ماهه كه گناهی نكرده است. اگر از نقطه نظر سیر الی اللَه و سلوك و طی مراتب قرب است می‌گوید: اگر من هم در این دنیا بودم، خب همین را داشتم یك همچنین پدری و یك همچنین شرایطی خب چه چیز من از حضرت علی اكبر كمتر است؟! راست هم می‌گوید. حضرت علی اصغر در عالم خودش یك حضرت علی اكبر است، تفاوتی ندارد. سن كم است، وزن كم است، این چند كیلو است؟ شصت كیلو، هفتاد كیلو. سن كم است، نفس در چه حال و هوایی است؟ ظرفیت نفس چه‌قدر است؟ شرایط نفس چه‌قدر است؟ موقعیت روح و نفس در حضرت علی اصغر و حضرت علی اكبر هیچ تفاوتی نمی‌كند.

 لذا وقتی شما به حضرت علی اكبر نگاه می‌كنید، باید به حضرت علی اصغر هم نگاه كنید او یك حضرت علی اكبر است. الآن دیگر او خودش حضرت علی اكبر است، آن‌موقع حضرت علی اصغر بود. آن زمان، هزار و چهارصد سال پیش كه زمان، زمان شهادت و قضیه عاشورا بود. وقتی كه او به آن دنیا می‌رود و در تحت تكفّل پدرش آن عوالم معنا را طی می‌كند، به كجا می رسد؟ به حضرت علی اكبر می‌رسد! درست شد؟ خب سهمش از این دنیا چه‌قدر بود؟ شش ماه. او با شش ماه رسید حضرت علی اكبر با آن سی و چند سال رسید. هر دو یكی است. این می‌شود عدالت، این شد عدالت، هر دو یكی. آن شش ماه، آن یك سال، آن دوسال، آن ده سال، آن بیست سال، آن هفتصد سال.

 هر روز بلكه هر ساعت، هر ساعت برای خودش حساب خودش را دارد، این را فراموش نكنید. هیچ‌وقت نگویید فردا، بگویید فردا، امشب را باخته‌اید. فردا را نگویید پس‌فردا اگر گفتید: حالا پس‌فردا می‌روم انجام می‌دهم، فردا را دیگر از دست داده‌اید. آنچه را هم كه از دست دادیم، دیگر بر نمی‌گردد. پس فردا برای خودش پرونده خودش را دارد، حساب خودش را دارد و شرایط خودش را دارد. این مسئله مهم است، این مسئله مهم است.

 قطاری كه حركت می‌كند از یك نقطه به نقطه دیگر می‌رسد، باید همه این خطّ ریل را طی كند، نمی‌تواند یك نقطه را طی كند یك‌دفعه یك كیلومتر طفره برود، اینجا پایین بیایید. نه، وقتی حركت می‌كند این چرخ هر یك متر یك متر را باید طی كند تا به ایستگاه بعد برسد. باز وقتی به ایستگاه بعد رسید باید این یك متر یك متر را طی كند، حالا یا كند یا سریع، تا به ایستگاه بعد برسد. حركت سالك به سوی خدا مثل قطاری می‌ماند كه باید یك متر یك متر طی كند یك متر را طی نكند، این یك متر جایش خالی می‌ماند.

 مرحوم آقا رضوان اللَه، وقتی كه تهران بودند، نمی‌دانم وقت داریم یا نداریم؟ پس این مطلب را بگوییم و دیگر بله! اخطار آیین‌نامه‌ای به ما داده می‌شود كه نمی‌شود كاری كرد خدا رحمتشان كند، اگر این بزرگان نبودند ما چه می‌كردیم؟ واقعا چه می‌كردیم؟ دو هفته در بیمارستان برای چشم بودند یك روز به من گفتند فلانی تو خبر نداری در این بیماری‌ها و گرفتاری‌ها چه مسائلی نهفته است و چه اسرار و رموزی قرار دارد؟ الآن دارند به من مثل اینكه این قضیه در همان چند روزی كه در بیمارستان بودند اتفاق افتاده بود می‌گویند: در فلان قضیه‌ایی كه در پنجاه سال پیش یا چهل سال پیش در تهران بین تو و بین آن فرد در آن موقع اتّفاق افتاد، تو الآن گیر داری. الآن دارند به من می‌گویند و آن هم از دنیا رفته، حالا تكلیف چیست؟ و حق هم با من بوده، حالا اینجا را درستش كن حق هم با من بوده ولی تو این حق را نمی‌بایستی انجام بدهی. باید رعایتش را می‌كردی.

 می‌گویند دروغ حرام است ولی راست كه واجب نیست. آدم هر جایی اعمال حق بكند، حقّش است ولی خیلی جاها باید بگذرد، اغماض كند، عفو كند، چه كند ولو حق با اوست حق با اوست ولی برود دعوا

 كند؟ نه آدم چشم‌پوشی كند، غیر از جنبه تنبیه و تكلیف و اینها كه جنبه تربیت دارد. خب نه، آنجا باید انسان حق را اعمال كند و صریح هم باید باشد. در جایی كه مسئله مسئله تكلیف است نه. ولی نه، آدم می‌گوید اینجا حق با من است، بسیار خب حق با تو است ولیكن آیا بالاتر از حق هم نداریم؟! اگر قرار باشد خدا به حق با ما عمل كند خب تكلیف ما چیست؟ همه معلوم است جایمان كجاست، خدا كه نمی‌آید با عدل و حقّ و اینها با ما عمل كند؛ بلكه با ارفاق و بخشش و اغماض است‌ وَسِعَت رَحمتُه كُلَّ شَى‌ءٍ و غَلَبَت رحمتُه كلَّ شَى‌ء رحمتش بر غضبش غلبه دارد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام مگر نمی‌فرمایند: اللَهم تعامِلنا بِفَضلِك و لاتُعامِلنا بِعَدلِك‌ خدایا با فضلت با ما عمل كن، با فضلت و با جودت، با عدلت بخواهی با ما عمل كنی، فقط علی می‌ماند و حوضش، هیچ هیچ همه دیگر مرخّصیم‌ وَ لا تُعامِلنا ...

 مرحوم آقا حالا این حرف را چه وقت می‌زدند؟ مثلا آن موقع سنّشان شاید حدود شصت و چهار و پنج سال بود. بله در سنّ شصت و پنج و شش سالگی كه راه را رفته‌اند، به آنچه كه باید برسند رسیده‌اند و به آن نقطه‌ای كه مورد نظر است رسیده‌اند و این همه شاگرد و برنامه و كذا و كذا تازه دارند حساب پس می‌دهند. آن‌موقع كه در آنجا به حق، خب ظلم كه جای خود را دارد، به حق عمل كردی، چرا انجام دادی؟ آن مؤمن را چرا از خودت رنجاندی؟ به نحو دیگری هم می‌توانستی عمل كنی، یك قسم دیگری مسئله را به او بفهمانی. حتما لازم نیست كه در رویش بگویی كه جلوی چند بنّا خجالت بكشد، او معمار بوده ظاهرا. یك جوری می‌گذاشتی خودش یك كاری بكند. آدم خیلی كارها می‌تواند بكند، لازم نیست همه چیز را بیاید بگوید. یك كاری، یك نحوه‌ای، یك زمینه‌سازی‌ای، در بعضی موارد كه طرف خودش هم می‌فهمد و خبر هم به گوشش می‌رسد وتصوّرش هم نمی‌رود كه آدم فهمیده است؛ چون بفهمد خوب خجالت می‌كشد. یك جوری زمینه سازی كند.

 چرا او را ناراحت كردی؟ حالا باید از دلش در بیاوری آن هم كه حالا از این دنیا رفته است. حالا دیگر چه كردند به ما نگفتند. آنها خودشان می‌داند، اولیاء خدا بالأخره راضیش كردند چون بعد از مدّتی گفتند: فلانی راضی شد. الحمدلله خب قضیه پس تمام شد و درست شد. از این كارها می‌كنند، مسئله این است.

 خب إن‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند همیشه ما را نسبت به آنچه كه موجب تأیید ما و موجب تسدید ما در راه به سوی او و در راه به سوی اولیاء او می‌باشد، موفّق بدارد.

 اللَهم صلّ علی محمّد وآل محمّد

1. سوره الزمر (٣٩) آيه ٥٣. [↑](#footnote-ref-1)